



شد ز غمت خانه سودا دلم

شد ز غمت خانه سودا دلم
در طلبت رفت به هر جا دلم
در طلب زهره رخ ماه رو
می نگرد جانب بالا دلم
فرش غمش گشتم و آخر ز بخت
رفت بر این سقف مصفا دلم
آه ، که امروز دلم را چه شد ؟
دوش چه گفتست کسی با دلم ؟
از طلب گوهر گویای عشق
موج زند موج ، چو دریا ، دلم
روز شد و چادر شب می درد
در پی آن عیش و تماشا دلم
از دل تو ، در دل من ، نکته هاست
اه چه رهست از دل تو تا دلم !
گر نکنی بر دل من رحمتی
وای دلم وای دلم وا دلم
ای تبریز ! از هوس شمس دین
چند رود سوی تریا دلم ؟

مولانا جلال الدین محمد بلخی
به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی